

# بحایر پی بخش

انتشارات: حماسه یاران

نویسنده: فائزه سعادتمند ■ مشاور تألیف: محمد قاسمی پور

ویراستار: لیلا موسوی ■ طرح جلد: سپیده حسین جواد

صفحه آرا: سید مهدی حسینی

نوبت چاپ: یکم / پاییز ۱۴۰۱ ■ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: زیتون ■ قیمت: ۱۲۷/۰۰۰ تومان

مدیریت پروژه و پشتیبانی: مؤسسه فرهنگی حماسه ۱۷

سرشناسه: عموحسینی، ابوالقاسم، ۱۳۴۵-عنوان و نام پدیدآور: بی سیم چی بخش: خاطرات شفاهی ابوالقاسم عموحسینی بی سیم چی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام / نویسنده فائزه سعادتمند؛ ویراستار لیلا موسوی؛ مشاور تألیف: محمد قاسمی پور؛ مدیریت پروژه و پشتیبانی: مؤسسه فرهنگی حماسه ۱۷. مشخصات نشر: قم: حماسه یاران، ۱۴۰۱. مشخصات ظاهری: ۳۸۱ ص.؛ مصور، عکس؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م. | شابک: ۳-۷۸-۷۴-۹۶۰۰-۶۷۸ | وضعیت فهرست نویسی: فیا عنوان دیگر: خاطرات شفاهی ابوالقاسم عموحسینی بی سیم چی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام. | موضوع: عموحسینی، ابوالقاسم، ۱۳۴۵- -- خاطرات | موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- | خاطرات | Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- | Personal narratives | شناسه افزوده: قاسمی پور، محمد | شناسه افزوده: سعادتمند، فائزه، ۱۳۶۶- | شناسه افزوده: مؤسسه فرهنگی حماسه ۱۷ | رده بندی کنگره: DSR۱۶۲۹ | رده بندی دیویی: ۹۵۵/۹۲۰۹۲۳۰۸۴۳ | شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۹۶۷۰۱ | اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

نشانی: قم، خیابان شهیدان فاطمی، کوچه ۱۳.

پلاک ۳۱

۰۲۵۳۷۷۴۸۰۵۱

۰۹۱۰۱۵۵۹۰۱۰

www.hamasehyaran.ir



انتشارات حماسه یاران

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

# فهرست

|     |                           |
|-----|---------------------------|
| ۹   | سخن راوی                  |
| ۱۱  | سخن نویسنده               |
| ۱۷  | فصل اول: سکندری           |
| ۳۵  | فصل دوم: فولاد            |
| ۴۷  | فصل سوم: قسمت             |
| ۶۱  | فصل چهارم: رفیق           |
| ۸۵  | فصل پنجم: نور بالا        |
| ۱۰۵ | فصل ششم: مطرب             |
| ۱۲۳ | فصل هفتم: دل شیر          |
| ۱۳۵ | فصل هشتم: یک حبه زنج      |
| ۱۴۹ | فصل نهم: بازیگوش          |
| ۱۶۳ | فصل دهم: صید دل           |
| ۱۷۹ | فصل یازدهم: به رنگ تاریکی |

|          |                                     |
|----------|-------------------------------------|
| ۱۹۱..... | فصل دوازدھم: برادر                  |
| ۲۰۱..... | فصل سیزدھم: بحیرہ جشنون             |
| ۲۱۹..... | فصل چہارڈھم: غربت                   |
| ۲۳۳..... | فصل پانزدھم: لَا يُنْكِرُ الْقَرَار |
| ۲۴۵..... | فصل شانزدھم: زخمی                   |
| ۲۶۱..... | فصل ہفدھم: انتخاب                   |
| ۲۷۵..... | فصل ہجدھم: بی قرار                  |
| ۲۹۱..... | فصل نوزدھم: سبز یکمی                |
| ۳۰۵..... | فصل بیستم: قیامت                    |
| ۳۲۱..... | فصل بیست و یکم: جان دل              |
| ۳۳۹..... | فصل بیست و دوم: انتظار سرخ          |
| ۳۴۹..... | فصل بیست و سوم: نُقْل و نبات        |
| ۳۶۱..... | فصل بیست و چہارم: یادگاری           |
| ۳۷۳..... | فصل تصاویر                          |

## سخن راوی

خدمت خواهران و برادران عزیزم، سلام و عرض ادب دارم. از لحظه‌ی اعلام به جبهه که برای آموزش رفتم، هر روز توی دفتر جیبی‌ام یا گوشه و کنار هر برگه‌ای که به دستم می‌آمد، یادداشتی از اتفاقات رخ داده می‌نوشتم. روزهای جنگ می‌گذشت؛ ماه‌ها بود که وارد منطقه شده بودم. وقتی به دست‌نوشته‌هایم مراجعه می‌کردم، بغضی کلونم را فشار می‌داد که برایم قابل تحمل نبود. با خودم کلنجار می‌رفتم که نکند با این نوشتن‌ها ریا شود، نکند سری فاش شود، نکند منیت پیش بیاید که اصلاً فلسفه‌ی جبهه رفتن را زیر سؤال ببرد؟! از نوشتن دست کشیدم و تمام خاطرات و دست‌نوشته‌های دوره آموزشی، حضور در منطقه عملیاتی رمضان و روز و شب‌هایی را که در کنار آقا مهدی زین‌الدین و رفقای دیگر بودم، از بین بردم. ماه‌ها گذشت تا قبل از عملیات خیبر؛ باز دلم هوایی شد. ندای درونم می‌گفت که نگذارم خاطره‌ها از یادم برود؛ شروع به نوشتن کردم. تا پایان جنگ، روزبه‌روزش را با دقت و وسواس نوشتم که حاصلش نه دفتر دویست

برگ جیبی شد. آن روزها همین که قلم دست می‌گرفتم، دوستان و هم‌رزمان و خانواده طعنه می‌زدند که: «عمو دوباره شروع کرد» یا «ساکت باشید که عمو حرف‌های شما را ننویسد». پدر خدایا! مرزم می‌گفت: «ابوالقاسم نهج البلاغه می‌نویسد.»

خلاصه جنگ تمام شد و من تصمیم گرفتم که دفترها را بازنویسی کنم؛ اما هر بار که سراغشان می‌رفتم، اشک محالم نمی‌داد. به هر سختی بود، هر روز یکی دو صفحه را بازنویسی کردم که نتیجه‌ی آن، چند صد صفحه دست‌نویس شد.

چند سال پیش، حاج حسین کاجی، دوست و هم‌رزم عزیزم که از نوشته‌هایم مطلع بود، خواست تا خاطراتم را برای تبدیل شدن به کتاب در اختیارش قرار دهم؛ اجابت کردم و حالا نتیجه‌اش پیش روی نگاه شماست. جا دارد از تمامی هم‌زمانم که با خواندن این متن در تأیید و اصلاح خاطرات یاری‌ام کردند، تشکر کنم. همچنین از دست‌اندرکاران انتشارات حماسه‌یاران؛ به‌ویژه نویسنده کتاب، خانم سعادت‌مند که با تلاش شبانه‌روزی، قلم زیبا و صبر و حوصله‌ی بسیار دست‌نوشته‌های این حقیر را به رشته‌ی تحریر درآورد، سپاسگزارم.

در آخر یادآور می‌شوم آنچه در این کتاب نقل شده، از طرف این جانب مورد تأیید است.